جلسه 525

چهارشنبه 05/08/89

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در تفسیر معنای بداء بود که شیعه بدان قائل هست واهل سنت منکر آن هستند و می گویند بداء مستلزم نسبت جهل به خداوند است. فخر رازی در تفسیرش در ذیل آیه "یمحو الله ما یشاء ویثبت و عنده ام الکتاب" گفته است: قالت الرافضة بالبداء و هو مستلزم لجهله تعالی. در حالی که علماء شیعه و ائمه شیعه صریحا این معنای از بداء را که بداء حقیقی هست ومستلزم جهل در مورد خدا است انکار کرده اند. ما روایات متعدده ای داریم که این حرف غلط هست که کسی بگوید خدا نمی دانست وبعد تصمیم جدیدی گرفت. این در روایات ما ابطال شده است. و اگر به روایات ما مراجعه می شد مشخص می شد که معنای بداء آن معنایی نیست که مستلزم جهل در ذات باریتعالی باشد.

حالا معنایش چیست؟

مرحوم آخوند یک معنایی برای بداء کرد که مستلزم جهل در خدا نیست، ولی مستلزم اظهار خلاف واقع هست یا در مورد خدا یا در مورد پیامبر و امام. ایشان فرمود که خدا گاهی اراده مشروطه دارد. اراده دارد عذاب کند قوم یونس را إذا لم یتوبوا، فإذا تابوا فلایعذبهم، و می داند هم که قوم یونس توبه می کنند و عذاب نمی شوند، اما بطور مطلق خبر می دهد به یونس که ما قوم تو را عذاب خواهیم کرد. مصلحت اقتضاء می کرده است که خداوند یک قضیه مشروطه را به نحو قضیه مطلقه بیان کند، با اینکه می داند این قضیه، قضیه مشروطه ای است که لایتحقق شرطها.

ما عرض کردیم این ولو جهل را در خدا نفی می کند اما محذور دیگری دارد. محذور این است که بگوئیم سخنان خدا مشتمل بر خلاف واقع هست. فمن اصدق من الله قیلا، خدائی که در قرآن خودش را اینطور توصیف می کند که راستگوتر از خدا کیست آیا می شود اظهار خلاف واقع بکند؟ خب این هم بازگشتش به نقص است و هم مستلزم سلب اعتماد مردم هست به شارع، و این خلاف حکمت است. برای چه در پیامبر عصمت معتبر است؟ چون اگر معصوم نباشد مردم به او اعتماد نمی کنند. اگر بنا باشد خدا دروغ مصلحتی یا توریه بکند در فرض مصلحت، غیر از اینکه این مستلزم نقص است چون خدا محتاج شده است به دروغ گفتن، علاوه این موجب سلب وثوق است وخلاف روایاتی است که إن الله لایکذّب نفسه و لا ملائکته و رسله.

سؤال وجواب: وعید به عقاب اشکال ندارد. خداوند تهدید می کند که ما شما را عقاب خواهیم کرد. این تهدید است انشاء وعید به عقاب محذوری ندارد وعید که واجب الوفاء نیست، وعد است که واجب الوفاء است، إن الله لایخلف المیعاد. اما وعید قابل تخلف هست. ولی إخبار به یک امری که خدا می داند واقع نخواهد شد، این خلاف این روایاتی است که إن الله لایکذّب نفسه و لا ملائکته و لا رسله.

مرحوم آقای خوئی فرموده اند ما بداء را از روایات اینطور به دست آوردیم که بداء مربوط می شود به یکی از سه قضاء الهی. قضاء الهی سه قسم است، فقط در قسم سوم آن بداء هست.

قسم اول از قضاء الهی آن قضاء الهی است که هیچ کس از آن خبر ندارد. علمی است که مختص به خدا است. حتی پیامبر هم از آن خبر ندارد. که از این قضاء الهی تعبیر می شود به لوح محفوظ و ام الکتاب. این قضاء الهی که مثلا تاریخ نابودی زمین است هیچ کس تاریخش را نمی داند. تاریخ ظهور حضرت حجت ارواحنا لتراب مقدمه الفداء را هیچ کس نمی داند حسب آنچه که از روایات استفاده می شود. این علم و این قضاء الهی مختص به خدا است و بداء هم در او محال است. در موثقه ابی بصیر آمده است که إن لله علمین علم مکنون مخزون لا یعلمه الا هو، من ذلک یکون البداء، و علم علمه ملائکته و رسله و انبیائه فنحن نعلمه. خداوند یک علمی دارد که مکنون و مخزون است و فقط خودش خبر دارد. من ذلک یکون البداء، نه فی ذلک یکون البداء. در این قسم اول از قضاء الهی که علم مخزون است بداء در او واقع نمی شود بلکه بداء ناشی می شود از او. یعنی آن چیزی که منشأ می شود برای حصول بداء، او امّ الکتاب است. ثوابت در ام الکتاب است، متغیرات از همان ثوابت ناشی می شوند ورریشه می گیرند. من ذلک یکون البداء. علت اینکه در قسم سوم از قضاء الهی که بعدا مطرح می کنیم بداء حاصل می شود این تغییرات تحت تأثیر همان عالم لوح محفوظ و ام الکتاب است که سنت قطعیه الهیه در آن ثبت شده است.

قسم دوم از قضاء الهی، آن چیزی است که خدا به پیغمبر و ملائکه خبر داده است که حتما محقق خواهد شد. إخبار حتمی از تحقق آن داده است. این لوح محفوظ نیست. چون علّم ملائکته و رسله و انبیائه. ولکن خداوند إخبار حتمی داده است از وقوع آن. در این قسم هم بداء رخ نمی دهد. چرا؟ برای اینکه در صحیحه فضیل بن یسار تصریح کرد گفت إن الله لایکذّب نفسه و رسله و انبیائه و ملائکته، خدا آنچه را که به ملائکه و رسل خبر حتمی می دهد خلافش واقع نمی شود. چون این معنایش این است که پیامبر بیاید خبر حتمی بدهد بعد واقع نشود و مردم بگویند این چه پیامبری است که دروغ می گوید. در آن صحیحه فضیل بن یسار بود که علم عند الله مخزون لم یطلع علیه احدا من خلقه، این یک علم که همان قسم اول بود، و علم علّمه ملائکته و رسله، علم دوم علمی است که به ملائکه و رسل بیان کرده است، که همین قسم دوم است. بعد فرمود فما علمه ملائکته و رسله فإنه سیکون لایکذّب نفسه و لا ملائکته ولارسله. این هم قسم دوم.

منتهی فرق این قسم دوم با قسم اول این است که در قسم دوم ولو بداء رخ نمی دهد اما منشأ بداء هم نیست. منشأ بداء همان قسم اول است.

اما قسم سوم: عبارت است از آن قضاء الهی که خدا به انبیاء وملائکه خبر داده، اما به شکل مشروط و معلق. قرینه دارد که خدا وقتی به پیامبر می فرماید ما عذاب می کنیم قوم یونس را، قرینه لبیه یا لفظیه دارد که الا أن یتوب. این قرینه لبیه یا لفظیه را بعضی توجه نمی کنند، چون توجه نمی کنند فکر می کنند بداء حاصل شد. نخیر، این بداء حقیقی نیست، این ابداء است. یعنی خدا خبر داد از وقوع یک حادثه ای اما نه به شکل قطعی بلکه به شکل مشروط ومعلق. مثل همان قضیه یهودی. اگر سند این حدیث تمام بود باید اینجور توجیه کنیم که پیامبر وقتی فرمود این یهودی را فردا یک مار سیاه نیش می زند و او را می کشد یعنی مقتضی فراهم شده است الا أن یشاء الله خلاف ذلک. وبعدا مردم هم دیدند که مار سیاه در لای هیزمهای او بود. حضرت فرمود چون این صدقه داده بود این مار به او آسیب نرساند. خدا خبر داد از یک حادثه ای به شکل معلق ومشروط، اینکه محذوری ندارد. خبر دادن از قضیه شرطیه که شرطش محقق نمی شود این جرم نیست. شما می گوئید إذا طلعت الشمس فالنهار موجود، می دانید که در مناطق قطب شش ماه اصلا خورشید را نمی بینند، اما إذا طلعت الشمس فالنهار موجود، دروغ نیست که. خدا هم خبر مشروط داده است. إذا لم یتصدق هذا الیهودی فیقتله اسود. اینکه دروغ نیست.

فرق فرمایش ایشان با فرمایش مرحوم آخوند این است که مرحوم آخوند فرمود خدا خبر مطلق داد به پیامبرش، ولو خود خدا می داند مشروط است و شرطش هم محقق نمی شود اما به پیامبرش بطور حتمی خبر داد که این یهودی فردا خواهد مرد. خب این خلاف روایاتی بود که إن الله لایکذب نفسه و لا رسله و لا ملائکته. اما طبق تفسیر مرحوم آقای خوئی نه، اصلا خداوند بطور مشروط خبر داد به پیامبر، و پیامبر هم بطور مشروط به مردم خبر داد، منتهی مردم آن قرینه را توجه نکردند. چون قرینه گاهی لبیه است.

سؤال وجواب: اولا عرض کردم سند این حدیث تمام نبود. با قطع نظر از مشکل سند عرض می کنیم که ما طبق این روایاتی که إن الله لایکذب نفسه ولا ملائکته و لا رسله باید اینجور حمل کنیم که خبر به نحوی نبود که پیامبر تکذیب بشود. یعنی خود مردم هم متوجه شدند که عجب، پس ما فکر کردیم که پیامبر خبر حتمی می دهد ولی حالا معلوم شد دارد خبر می دهد از مقتضی ولذا نشانه روشنش وجود این مار سیاه در لای هیزمهای این شخص بود. اینکه بیشتر موجب تصدیق پیامبر می شود. می فهمند پیغمبر از مقتضی خبر داد. مقتضی بود که لولا الصدقة موجب کشته شدن این یهودی می شد. قرینه لبیه بود که حضرت دارد مقتضی را بیان می کند. چون اگر جور دیگری باشد می شود کذب نفسه و ملائکته ورسله وإن الله لایکذب نفسه و لا ملائکته و لا رسله.

پس در همین قسم سوم بداء هست.

اسم این قسم سوم را می گذارند عالم محو اثبات، یمحو الله ما یشاء ویثبت و عنده ام الکتاب، ام الکتاب آن قسم اول است از قضاء الهی، یمحو الله ما یشاء ویثبت این قسم سوم از قضاء الهی است که خدا إخبار حتمی نکرده، إخبار مشروط کرده، پیامبر هم به مردم إخبار حتمی نکرده، بلکه یا إخبار مشروط کرده و یا مهمل که اطلاق نداشته باشد. منتهی مردم گاهی توجه نمی کردند به قرائن لبیه فکر می کردند إخبار، إخبار حتمی و منجز هست بعد معلوم می شد که اینطور نیست.

اقول: این فرمایش آقای خوئی مطابق با روایات است. فقط در دعایی هست که در مفاتیح هم می خوانید که: فإن کنت عندک فی ام الکتاب شقیا فاجعلنی سعیدا فإنک تمحو ما تشاء وتثبت و عندک ام الکتاب.[[1]](#footnote-1) این خلاف چیزی است که آقای خوئی فرمود. ولی قطعا این دعا اشتباه است. چون در این دعا می خواهد بگوید که ام الکتاب را تغییر بده. فإن کنت عندک فی أم الکتاب شقیا فاجعلنی سعیدا فإنک تمحو ما تشاء وتثبت و عندک ام الکتاب. خب این خلاف روایاتی است که خواندیم وسندش هم ضعیف است.

پس اصل فرمایشات آقای خوئی به نظر ما متین است، توجیه دیگری ما برای بداء نمی فهمیم.

البته ما روایات ضعیفه داریم مثل اینکه نقل شده است از امام صادق علیه السلام که فرمود: ما بدا لله کما بدا له فی شأن اسماعیل ابنی. اینکه بداء حقیقی است که بناء بود امام بعد از امام صادق علیه السلام اسماعیل باشد خداوند نظرش تغییر کرد اسماعیل را زودتر از پدر بزرگوارش از دنیا برد. ما بدا لله، خدا بداء برایش حاصل شد در شأن اسماعیل، یعنی بناء بود اسماعیل نظر خدا برگشت. این قابل قبول نیست. به قول خواجه نصیرالدین طوسی فرموده بداء به این معنا باطل است و این حدیث هم خبر واحد است لایفید علما و لاعملا، خبر واحد ضعیف السند هم هست. این خلاف آن چیزی است که جابر گفت من از پیامبر اسماء تمام ائمه علیهم السلام را شنیدم.

ولذا به نظر ما حق همین تفسیر مرحوم آقای خوئی است. روایات هم داریم. مثلا در تفسیر قمی داریم عن عبدالله بن مسکان عن ابی عبدالله علیه السلام قال: إذا کان لیلة القدر نزلت الملائکة و الروح و الکتبة الی السماء الدنیا، فیکتبون ما یکون من قضاء الله فی تلک السنة. فإذا اراد الله أن یقدم شیئا أو یؤخره أو ینقص شیئا امر الملک أن یمحو ما یشاء ثم اثبت الذی اراده. این روایت یک نکته دیگر هم دارد و آن این است که آن عالم لوح محو اثبات گاهی خود نفس ملائکه اند که ملاصدرا هم گفته است که عالم محو و اثبات خدا نیست آن وسائط فیضند، آن ملائکه عالم محو واثبات است، اینها نظرشان تغییر می کند نظر خدا که تغییر نمی کند، نظر درجه دو ها و وسائط فیض تغییر می کند. که این روایت هم ظاهرش همین است که در شب قدر ملائکه قضاء خدا را در آن سال می نویسند بعد اگر خدا خواست تغییر بدهد ملک را امر می کند که آن بخش از قضاء را محو کن و مطلب جدید بنویس. اما خدا در ذاتش بداء حاصل نمی شود.

در روایات متعدده ای داریم که: لولا آیة فی کتاب الله لاخبرتکم بما کان و بما یکون و بما هو کائن الی یوم القیامة و هی هذه الآیة "یمحو الله ما یشاء ویثبت". یا از امام سجاد علیه السلام و ائمه دیگر علیهم السلام نقل شده است که لولا آیة فی کتاب الله لحدثناکم بما یکون الی أن تقوم الساعة "یمحو الله ما یشاء ویثبت".

در روایت دیگر داریم: سئل ابوعبدالله علیه السلام عن قول الله عزوجل "یمحو الله ما یشاء"، قال إن ذلک الکتاب کتابٌ یمحو الله ما یشاء ویثبت فمن ذلک الذی یردّ الدعاء القضاء. دعاء که رفع بلاء می کند و بلاء نازل را رفع می کند رفع قضاء مربوط به عالم لوح محو و اثبات می کند. حتی إذا صار الی ام الکتاب. اگر قضاء مربوط به ام الکتاب لم یغن الدعاء فیه شیئا، دیگر دعاء فائده ندارد چون این قضاء در عالم ام الکتاب ثبت شده است، هر چه دعاء هم بکنی فایده ندارد. دعاء برای رفع آن قضاءها وبلاءهایی است که در عالم لوح محو و اثبات نوشته است. این روایاتی است که در این رابطه هست.

به نظر ما بهترین تفسیر برای بداء همین تفسیری است که مرحوم آقای خوئی ذکر کرد.

پس سه علم بود، علم مخزون فرمود لایعلمه الا هو. علم علّمه ملائکته و رسله بنحوٍ محتوم، بداء در او حاصل نمی شد. قسم سوم آن علمی بود که علّمه ملائکته ورسله بشکل معلق واخبر به النبی بشکل معلق، منتهی قرینه لبیه ای که افاده این تعلیق را می کرد خیلی ها متوجه نبودند.

هذا تمام الکلام فی بحث البداء. وبذلک انتهی الکلام عن بحث العام و الخاص ویقع الکلام فی بحث المطلق و المقید.

جلسه 525 دقیقه 34:5

# یقع الکلام فی بحث المطلق والمقید

ادامه جلسه 525 دقیقه 34:5

راجع به مطلق ومقید جهاتی از بحث هست که عرض می کنیم:

## فی دلالت الاطلاق

جهت اولی: بحث است که اگر مولا لفظی را مطلق گفت، اعتق رقبة، نگفت اعتق رقبة مؤمنة، دلالت این اسم جنس یعنی رقبه در اعتق رقبة بر اطلاق و اینکه رقبه تمام الموضوع است برای وجوب عتق، آیا این دلالت مستند به وضع است کما قال به المشهور قبل سلطان العلماء یا مستند به مقدمات حکمت است کما قال به سلطان العلماء والمشهور بعده. آیا اعتق رقبة وضع شده است بر اینکه مراد ماهیت مطلقه باشد به جوری که اگر اراده بکند رقبه مؤمنه را که ماهیت مقیده است بشود مجاز، اگر اینجور است، که ما نیاز به مقدمات حکمت نداریم. اگر وضع شده است رقبه در جائی که قیدی در خطاب کنارش نیاید، وضع شده است که از آن اراده بشود ماهیت مطلقه، اگر مراد از آن ماهیت مقیده یا ماهیت مهمله بود می شود مجاز، دیگر نیاز به مقدمات حکمت نداریم. اما اگر بگوئیم نه، وضع شده است رقبه یا هر اسم جنس دیگر بر ذات ماهیت که از آن تعبیر می کنند به ماهیت مهمله، اما اینکه ماهیت از آن اراده شده است ماهیت مطلقه نه ماهیت مقیده، این را باید با ظهور حال و مقدمات حکمت بفهمیم کما قال به سلطان العلماء.

حق در مسأله همان چیزی است که سلطان العلماء گفت و یتضح ذلک من خلال مقدمات:

مقدمه اولی: این است که ما اول تقسیمی که می کنند اینجا ماهیت را، می گویند ماهیت مهمله داریم، ماهیت لابشرط مقسمی داریم، ماهیت لابشرط قسمی داریم، ماهیت بشرط شیء داریم، ماهیت بشرط لا داریم. که فعلا شد پنج تا. این تقسیم ها اولا معنایش چیست، وبعد ببینیم این تقسیمها درست است یا نه؟

آقای خوئی ره فرموده: اول شما نگاه می کنید به ذات ماهیت. مثلا ماهیت ماء ذاتش را می بینید بدون لحاظ امر زائد بر ذات. حتی اینکه لحاظ نکردی امر زائد بر ذات را، این لحاظ نکردن خودت را هم نمی بینی. فقط ذات ماهیت ماء را می بینی. این می شود ماهیت مهمله. ذات ماء را می بینی. این یک مرحله.

مرحله دوم: این است که زائد بر لحاظ ذات ماهیت آب مثلا، یک امر زائدی را در کنارش لحاظ می کنیم، آن امر زائد ببینیم چیست. یکوقت آن امر زائد عبارت است از مقسم بودن این ماهیت آب برای آن سه قسم، لابشرط قسمی و بشرط لا و بشرط شیء. یعنی لحاظ می کنی آب را ولحاظ می کنی که این آب مقسم هست برای سه قسم إما اللابشرط القسمی أو البشرط لا أو البشرط شیء. لابشرط قسمی می گوید آب، هر چه باشد، چه شیرین باشد و چه شور باشد. این می شود لابشرط قسمی. بشرط لا آبی که شور نباشد، بشرط شیء آبی که شیرین باشد. لحاظ می کنی آب را و لحاظ می کنی مقسم بودن آب را برای این سه قسم. این می شود لابشرط مقسمی.

یکوقت لحاظ می کنی آب را و لحاظ می کنی سریانش ولابشرط بودنش را از خصوصیت شیرین بودن یا شور بودن. می گوئی آب هر چه باشد. لحاظ کردی آب را و لحاظ کردی سریان این آب را در جمیع مصادیق بدون قید زائد. این می شود لابشرط قسمی. پس ماهیت مهمله ذات آب لحاظ شد، لابشرط مقسمی مقسم بودن آب برای سه قسم لحاظ شد. لابشرط قسمی سریان آب در جمیع مصادیق چه شیرین باشد و چه شور، چه خنک باشد و چه گرم لحاظ شد. در بشرط لا هم لحاظ شد تقیدش به عدم آن شور بودن، در بشرط شیء هم لحاظ شد تقیدش به شیرین بودن. این شد پنج قسم.

ببینیم این فرمایش آقای خوئی ره درست است یا نه، انشاءالله روز شنبه.

1. - در اوائل مفاتیح الجنان، در بخش دعای مربوط به روزهای هفته است. [↑](#footnote-ref-1)